

بیگما

شماره مسلسل ۹۴

سال نهم

اردیبهشت ماه ۱۳۳۵

شماره دوم

سید حسن تقی زاده

روابط ایران و ترکیه

بمناسبت مسافرت شاهنشاه و ملکه ایران بترکیه اداره کل تبلیغات و رادیو در نظر گرفت رساله‌ای در روابط ایران و ترکیه انتشار دهد. از جمله از جناب آقای تقی زاده مدظلّه خواستار شدند که مقالتی در این موضوع مرقوم فرمایند و آن جناب هم پذیرفتند. بعداً معلوم شد که این رساله بزبان انگلیسی انتشار می‌یابد و جناب آقای تقی زاده را هم مجال نبود که دیگر بار بانگلیسی بنویسند. اینست که افتخار انتشار آن بهره مجله یغما گشت. (مجله یغما)

از اینجانب تقاضا شده کلمه‌ای چند در باب روابط ایران و ترکیه و در واقع تاریخ آن در گذشته و حال بنویسم. من مستعدّ این کار نبوده و حاضر بقبول این تقاضا نمیشدم جز آنکه اقتضای موقع و میل آنان که اجابت خواسته آنها از شرایط آداب واجبه است مرا بر آن داشت که با قَلت بضاعت درین زمینه سطری چند بنویسم. آنچه در تقاضا بطور اجمال گفته شده مقصود تاریخ روابط این دو مملکت است و اگر بحقیقت منظور تاریخ علمی و صحیح و جامع این موضوع باشد مرا در آن سهمی نباید باشد چه این نوع مقاله که فصلی وافی در بیان تاریخ آن روابط را از

اولین تماس بین دو مملکت در ربع اخیر قرن نهم (مصادمات سلاطین عثمانی با اوزون حسن و قلمرو ار) و جنگها و کشمکشهای نیمه اول قرن دهم تا اواخر قرن دوازدهم و روابط کم و بیش عادی قرن سیزدهم و اوایل چهاردهم و روابط بعد از برقراری مشروطیت در دو مملکت شامل باشد، محتاج به تتبع و مطالعه و تصفح و صرف وقت ممتدی است و لااقل محتاج به چند ماه مطالعه و تحقیق و دست کم به دوست صفحه تحریر است. اینجانب بهره مُعتدّی در این باب ندارم و اشخاص دیگری در ایران هستند که بهتر اهل این کار و صالح تر در نگارش در این موضوع هستند و تا آنجا که میدانم از جمله اشخاصی که در این باب اطلاعات خوب دارند (و شاید بهترین آنها) آقای دکتر محمدعلی حکمت است که رساله اجتهادیه خوب و ممتعی در قسمتی از تاریخ روابط ایران و عثمانی نوشته اگرچه از خبرت ایشان در زبان ترکی که شرط عمده کار است اطلاعی ندارم. چیزی که اینجانب میتوانم در موضوع مذکور بگویم فقط کلیاتی غیر دقیق تواند بود که در طول زندگی خود از افواه رجال و کتب و جراید متفرقه باطلاع من رسیده و شاید بسیاری از آنها ناقص است و دارای تحقیق مطلوب نیست. اینجانب از سالهای ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ قمری یعنی شصت سال (قمری) قبل با عالم معارف و آداب ترکی عثمانی آشنا شدم و نه تنها کم و بیش کتب ترکی را میخواندم بلکه بواسطه شور شدید سیاسی و آزادیخواهی که از همان اوان و مخصوصاً از ۱۳۱۶ قمری باین طرف داشتم بر روزنامه های انقلابی مشروطه طلبان عثمانی که در پاریس و مصر منتشر میشد هم دست می یافتم و خواندن آنها و مخصوصاً روزنامه «شورای امت» که در پاریس بقلم احمد رضا بک و همراهان او نوشته میشد تأثیر خیلی زیادی در افکار من و روح من داشت. در پائیز سال ۱۳۲۲ قمری (اواخر سپتامبر ۱۹۰۴ مسیحی) در اوان جنگ روس و ژاپون سفری باستانبول و سال بعد به بیروت و دمشق کردم. مدت قریب ششماه که در استانبول بودم همرا بخواندن کتب ترکی (که از سالها بآن آشنا شده بودم) گذراندم و اگرچه در آن زمان استبداد فوق العاده در مملکت عثمانی مستولی بود من علاوه بر عده زیادی از کتب ادبی و ترجمه ترکی کتب فرنگی کتب آزادی طلبان آن مملکت را نیز بطور بسیار مخفی بدست آورده و خواندم.

در مملکت عثمانی پس از بسرقراری مشروطیت اول در آخر سنه ۱۸۷۶ مسیحی بدستیاری مدحت پاشا و کوشش نامق کمال ادیب و شاعر نامدار ترك و همدستان آنها و برانداخته شدن آن بعد از اندك زمانی تا انقلاب عثمانی در سال ۱۹۰۸ مسیحی و استقرار مشروطیت ثانی، استبدادی هولناك و وصف ناپذیر برقرار بود که در تاریخ نظیر آن دیده نشده (جز حکومت استبدادی جبارانه‌ای که در قرن کنونی در سه مملکت اروپائی برای مدتی مستولی شد.) و سانسور بسیار شدید و خارج از تصور جاری بوده که نه تنها هیچ خبری مفایر میل حکومت را اجازه نشر نمیداد بلکه حتی بعضی کلمات و لغات را نیز ممنوع داشته بود و صفحاتی را از قاموسها که آن لغات در آنها می‌آمد از کتب لغت خارج می‌ساخت. شرح این سختگیری‌ها و تسلط قهارانه خلاف آزادی بوصف درنیاید و برای مثال کافی است که از مشروطیت ایران که در سنه ۱۳۲۴ قمری برقرار شد تا روز آخر عمر مجلس اول حرفی در ترکیه بسمع مردم نرسیده بود و از این واقعه مطلقاً خبری نداشتند تا آنکه روزی همه مردم در جراید صبح خودشان خبری دیدند مبنی بر اینکه مجلس ملی ایران بتوب بسته و تخریب شده و مردم عثمانی نفهمیدند که کدام مجلس برانداخته شده زیرا که از وجود چنین چیزی اطلاع نداشتند. زمینه انقلاب حریت در آن مملکت در خفادر سلاویک و روم ایللی تهیه شد و با قیام نیازی وانور و اردوی نظامی آن ناحیه مشروطیت اجباراً از طرف سلطان عبدالحمید در تابستان ۱۹۰۸ مسیحی و قریب یکماه پس از الغای مشروطیت در ایران اعلان گردید.

احمد رضا که بعدها رئیس مجلس ملی شد و دکتر ناظم از رؤسای انقلاب و یاران آنها در استانبول کلاها را بدست گرفتند و پس از اندکی در پائیز همان سال همان دو نفر با هیأتی باروپیارفته و در لندن پذیرائی شایانی دیدند. در ضیافتی که کمیته بالکان در آن شهر بافتخار آنها داد من نیز دعوت داشتم و مرحوم ادوارد برون در آن مجلس نطق کرده و از پیشروان ترك برای کمک بمشروطیت ایران استمداد نمود. ترکها تا حدی کمک معنوی کردند و استانبول مرکزی برای مشروطه خواهان ایران شد و «انجمن سعادت» ایرانیان آنجا با کمک بعضی از آزادی طلبان فراری مانند

معاذ السلطنه پیرنیا (که در مجلس اول وکیل بود) و دهخدا و دولت آبادی و غیرهم مساعی زیادی برای کمک بانقلاب ایران کردند . سال بعد مشروطیت ایران اعاده شد (۱۳۲۷ قمری) و در اوایل سال ۱۳۲۹ قمری من باز باستانبول رفتم و قریب دو سال در آنجا بوده و با پیشروان ترك معاشرت داشتم و در این اوقات یش از یش بمطالعه کتب و انتشارات ترکی مشغول بودم و کم و بیش تکمیل مایه من از اطلاعات مربوط بآن مملکت از آن عهد است .

تاریخ روابط ایران و عثمانی (و بعد ایران و ترکیه) را بنظر اینجانب سه چهار دوره میتوان تقسیم نمود :

دوره اول از اواخر سلطنت آق قویونلوها تا آخر عهد نادرشاه است که در آن دوره هم خصومت مذهبی و هم تا حدی منازعه سیاسی بشدت درین دو مملکت جاری بود و اوقات دو ملت را بخود مصروف و مشغول میداشت و همچنین جنگهای متوالی و بی انقطاع میان دودولت برپا بود . تنها در این میان وقتی نادرشاه عزم رفع اختلافات مذهبی کرد و بواسطه مقاومت روحانیان عثمانی کامیاب نشد .

دوره دوم پس از نادرشاه تا اواخر عهد قاجاریه است که روابط عادی و سرد با صلح (بجز جنگ موقتی سال ۱۲۲۶-۱۲۲۸) برقرار بود . در این دوره نظام جدید در عثمانی بهمت سلطان محمود برقرار شد و بعد بواسطه « تنظیمات » و فرمان معروف به گلخانه و تأسیسات مدارس و مؤسسات جنگی و دربائی و طبّی دولت عثمانی قوتی گرفت ولی گرفتاریهای فوق العاده زیاد آن مملکت با دول اروپائی و ملل مسیحی داخلی و اقوام بالکان مجالی برای پرداختن بمشرق برای او نگذاشت . در این دوره اختلاف سرحدی بین مملکتین که ماده کشمکش دائمی چندصدساله بود وسیعی مکرر در حل آنها از گاهی بگاهی تنها موضوع وشغل شاغل بین آنها بود و اگر چه تعصبات قدیمه از طرفین اندکی تخفیف یافت بصفاء و اتحادی منتهی نگردید . در اواخر این دوره زرمه هائی از اتحاد اسلام در بین میآمد و سید جمال الدین افغانی و پیروان او (میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و دیگران) و ابوالحسن میرزا شیخ رئیس و بعضی دیگر از ایرانیان وسید عبدالرحمن کواکبی و بعضی دیگر در عثمانی

وروزنامهٔ حبل‌المتین در کلکته بعضی مساعی در این راه بکار میبردند ولی نتیجهٔ کاملی حاصل نشد. در سالهای قبل از مشروطیت ایران و دورهٔ اول مشروطه پیشرفت قوای عثمانی در حدود آذربایجان و کردستان بعنوان اختلاف سرحدی بر تیرگی روابط افزود. دورهٔ سوم را باید مدت بین انقلاب عثمانی در سال ۱۹۰۸ مسیحی و پاشیدگی امپراطوری عثمانی و زوال آن پس از جنگ اول دنیائی دانست. حزب ترکهای جوان بنام « اتحاد و ترقی » که سرپرشوری داشتند سودای عظیمی پیدا کرده و بعنوان اتحاد اسلام از طرفی و اتحاد اترک که بزرگترین آمل و مقصد اصلی باطنی آنها بود از طرف دیگر خواب جهانگیری و تأسیس امپراطوری عظیم ترک که حدود آن گاهی تا منچوری میرفت و قفقاز و قریم و ولایات تاتار و قرقیز و باشگرد و غیره روسیه و ماوراء خزر را از ترکستان و بخارا و خیوه و سمرقند و تاشکند و فرغانه و قسمتی از خاک چین و قسمتی از ایالات ایران را نیز شامل بود میدیدند و در نتیجه از اصلاحات داخلی مملکت خود غفلت زیاد نمودند. این زمزمه‌ها و خیالات در بین ایرانیان سوء اثر زیاد داشت و حتی در جنگ اول که مهاجرین وطن پرست ایرانی بقوای عثمانی چسبیدند باز همین گفتگوها موجب دلشنکی بسیار و بلکه حس خصومت در قلوب آنها میشد. ورود قشون عثمانی با آذربایجان در اواخر جنگ و بعضی معاملات بی سیاست آنها بر غلظت این ملال افزود. واضح است که با این افکار و مقاصد (ولو باطنی) در بین پیشروان عثمانی صفای حقیقی بین ملتین متصور نبود.

این اوضاع و این هوای تیره با ظهور مصطفی کمال (آتاتورک) در عثمانی و تأسیس دولت ترکیه جدید که بسیاری از علائق خود را بسا دولت عثمانی سابق فسخ کرد و از آن جمله سیاست خارجی را، و ظهور رضا شاه در ایران که اساس سیاستش اندیشه و نگرانی از دول اروپائی و میل بتفاهم و صفا با ممالک اسلامی بود خاتمه یافت و دورهٔ جدید امید بخشی (دورهٔ چهارم) در میان دو مملکت آغاز کرد. در یک جنبش اختلافات سرحدی چند فرنی که مادهٔ مزمنی بود کاملاً قلع شد و اصلاحات مدنی و اجتماعی موافق عصر در هر دو مملکت آنها را بهم نزدیک ساخت. قطع نفوذ روحانیان متعصب در مملکت ترکیه و همت در بر انداختن تعصبات ظلمانی در آنجا و تقلیل نظیر

این تعصبات و تضعیف نفوذ نامطلوب و مضر عناصر قهقرائی و مانع آزادی فکر و ترقی در ایران زمین را برای گرمی روابط بین مملکتین مهیا نمود. مسافرت رضاشاه بترکیه حرکت مهمی باین روابط داد و روز بروز صفا میان رؤسای دو کشور و مردم آنها زیاد شد تا حدی که در یکی از مواقع انتخاب اعضاء غیر دائمی برای سازمان ملل متحد که ایران هم داوطلب بود رضا شاه بمحض آنکه شنید ترکیه هم داوطلب است دستور داد نمایندگان ایران از نامزدی خود صرفنظر نموده نامزدی ترکیه را تأیید نمایند تا بین دو مملکت دوست مبارزه نشود. این نیت تقارب و میل بصفا هنوز مداومت دارد و در ایران که ما آگاه‌تریم نه تعصبات مذهبی جاهلانه بین دو فرقه بزرگ اسلامی شدت سابق را دارد (بلکه بمراتب و مراحل ضعیف شده است) و نه ضمیر ایرانیان بر حسب ظاهر اندیشه‌ای از خیالات باطنی یا سوء قصد ملت دوست نسبت بتمامیت ملکی ایران دارد بلکه میل بهمدستی برای رفع خطر خارجی از هر دو مملکت زیاد شده و این تقارب و تمایل تنها مصنوعی و عمدی نیست بلکه خطرهای خارجی نسبت به هر دو مملکت حس اتحاد بین بیمناکان را طبعاً تقویت نموده و آنها را بسوی همدیگر سوق داده است. در این دوره اخیر تصادمات فکری و لفظی هم کمتر شده و عقلای قوم در مقابل خطرهای عظیم تر عطف نظر ببعضی جزئیات را جاهلانه می‌شمرند و اگر باز هم از گاهی بگاهی ملت پرستان افراطی دو آتش طرفین سر نژاد اصلی بعضی از حکما و شعرا جرّ و بحثی راه میاندازند این مباحثات اثر نا پختگی و غفلت و نادانی و کم عمقی تلقی میشود.

يك نکته باقی است و آن اینست که هر چه عقب‌تر برویم می‌بینیم روابط سیاسی بین دو مملکت و ملت تیره تر و مخاصمات و مباحثات زیادتر و شدیدتر بوده و هر چه رو بزمان حاضر نزدیکتر بشویم این اختلافات سیاسی و مذهبی کمتر میشود لکن بالعکس روابط عرفانی و ادبی (و باصطلاح فرنگی کولتوری) هر چه عقب‌تر برویم بیشتر بوده است بحدیکه در مملکت عثمانی و دربار و دوایر رسمی و ادبی آن مملکت زبان فارسی رواج عظیم داشت و هر شخص با سوادى هزاران اشعار فارسی حفظ داشت و سعدی و حافظ آنجا در خانه خود بودند. در عصر اخیر یعنی در قرن سیزدهم و

قسمت اول چهاردهم گلستان در همه مکاتب عثمانی جزو کتب درسی بود. در بدترین زمان خصوصاً سلطان سلیم معارض شاه اسمعیل بفارسی شعر میگفت و دیوان بزرگی دارد که در برلن در نهایت نفاست بحکم قیصر ویلهلم طبع شده و شاه اسمعیل اشعار ترکی با تخلص ختائی میسرود که آنهم بچاپ رسیده است. نامق کمال بزرگترین ادیب و شاعر عثمانی قسمت عظیمی را از شاهنامه فردوسی در حفظ داشت و در ادبیات فارسی بی اندازه احاطه داشت و از محبس خود در جزیره رودس که سلطان عبدالحمید او را بجرم مشروطه خواهی آنجا تبعید کرده بود بدوستی می نوشت :

«بروز من بغیر از سایه من نیست یار من ولی آنهم ندارد طاقت شبهای تار من»

ضیاءپاشا ادیب معروف دیگر عثمانی در کتاب «خرابات» خود در پهلوی منتخبات اشعار عربی و ترکی مقصدار عظیمی از منتخبات اشعار فارسی گرد آورد که نامق کمال آن کتاب را با دو کتاب (تخریب خرابات) و (تعقیب) انتقاد نمود و در انتخاب وی ایراد گرفت. معلم فاجی و فیضی از ادبای معروف ترک در فارسی کمتر از ترکی تسلط نداشتند. در ایران هم زبان محاوره ترکی شیوع داشت و ایرانیان ترکی زبان در مسافرت بترکیه ترکی ادبی عثمانی را سهولت می فهمیدند و یاد می گرفتند. لکن ملت پرستی افراطی عصر اخیر از چهل پنجاه سال باین طرف این دو ملت را نسبت بهم بیگانه کرد و رسته وصلت را برید و عنوان «تصفیه زبان» که ابتدا ترکها و بعد ایرانیان بآن دست زدند آنهم با فراط میان این دو قوم تفرقه انداخت بحدیکه نه ایرانی ترکی زبان دیگر ترکی جدید استانبول را بآسانی می فهمد و نه ترکها فارسی «تصفیه شده» کنونی ادارات و جراید ما را می فهمند هم چنانکه افغانیها و پاکستانیهای ادیب هم که بزبان سعدی و حافظ خوب آشنا هستند این «زبان» فرهنگستانی را خوب نمی فهمند، و از شما چه پنهان خودمان هم (غیر از اعضای ادارات و روزنامه چیها) نمی فهمیم. باید امید کرد که در ضمن وصل کردن رشته های مودت گسیخته فکری هم برای این کار بشود و در ضمن مقالات فرهنگی بین این دو مملکت بآنجا برسیم که هم زبان فارسی در مدارس ترکیه (اقلاً در متوسطه) و هم زبان ترکی ادبی در مدارس ایران تعلیم شود تا تفاهم ادعائی بین ملتین از قراردادهای سیاسی تجاوز کرده و بروج

و معنویات دو ملت داخل شود و تفاهم بمعنی حقیقی لغوی آن برقرار گردد .
 اگر مسافرت‌های سران دو مملکت بخاک یکدیگر منشاء نهضتی برای این
 مرام و برداشتن قدمی ولو ابتدائی در این طریق شود فواید حقیقی آن بیش از
 پذیرائیها و مهمانیهای رسمی و نطق‌های تشریفاتی خواهد بود و اگر ترکها حکمت
 و معرفت مضمّر در اشعار مولوی را که نزیل قونیه بوده و آنجا مدفون است فهمیده
 و روان کشند و ایرانیان از اشعار آبدار فضولی که اگر چه بغدادی است به ترکی
 آذربایجانی و فارسی شعر گفته و يك منظومه را بشاه اسمعیل صفوی اهداء کرده
 لذت ببرند بیشتر بهمدیگر نزدیک و هر يك بروح دیگری آشنا میشوند . ضمناً این
 هم گفته شود که اولین اشعار بزبان ترکی (یا ترکی عثمانی قدیم) از پسر مولانا
 جلال‌الدین رومی صاحب مثنوی است که با اسم سلطان ولد معروف است که معاصر
 سلطان عثمان اولین سلطان عثمانی بود .



نصرالله فلسفی
 استاد دانشگاه طهران

سه کبریت

شب تار ، ای فروغ زندگانی	گرت تنها بچنگک آرم نهانی ،
بکبریتی کنم شام سیه روز	بینم آن جمال کیتی افروز !
کشم کبریت دیگر پیش رویت	که تا بینم دو چشم فتنه جویت !
بیفروزم شرارِ آخرین را	بیابم آن لب نوش آفرین را !
نهم پس لب بر آن دو چشمهٔ نوش	ترا چون پیرهن کیرم در آغوش !
چنانست بوسه بام بر سر و تن	که مارا پُر شود از بوسه دامن !
زنم چنگک اندر آن زلف طلائی	بپردازم دل از بیم جدائی !
نیندیشم در آغوش تو آن شب	مگر بر آن رخ و آن چشم و آن لب !